

تاریخ شریف رضی

بقلم سید علی اکبر برقی قمی

اقبلوه عارض الطعن برد
 او قوت فيها نزار بن معد
 و بعين الشمس اللقح رميد
 كرهاء البحر يرمى بالزبد
 وعلى الارض قطوع من جميد
 رقبان الريح ترمى بالعضد
 مرجل القين غلى ثم برد
 عثر السيف به فيما وجد
 حجر الملك عليه والبعد
 هل ترى يختص بالشمس البلد
 ولد الناس جميعا بولد
 درة التاج و دملوج العضد
 مطل الاقبال فيكم ما وعد
 مورد النعماء والعيش الرغد
 ماله من غايبة الايام برد
 و يطال العيش فيكم و يمد
 لهاب اليم ذى الملح فقد
 راضيا بالدار فيكم والبلد
 رفعت منكم بهادى العميد
 ظل من كاتر رملا بهدد
 لا يرى مثلهم فيما ولد
 منيتى بهد اضطراب واود

اذ کرو نام يوم ذى قارو قد
 يصطلى نار طعان مضه
 سل صفيح الهند عن موقفه
 جر فى دار الاعادى فيلقا
 فعلى الجوسقوف من قنا
 اصعق الاعداء حتى خلدته
 ركدة عن جولة تحسبها
 ما اضل الرميح فيها منهم
 من بنى ساسان اقنى ضربة
 طلعت من كل افق شمسه
 ما راينا كابيه نا حلا
 ان يكن تاج وعضد فابنه
 لا ضحا ظلكم يوما ولا
 وتفاطتم على رفا السرى
 وغدى الجدد جموحا بكم
 تقصر الاجال فى اعدائكم
 تنفذ الغدران احيانا وما
 جمع المجد بكم مبركة
 و قباب الملك فى اعطانها
 معشر فات المساعى سعيكم
 افسدوا الدهر على اولاده
 يا معيد الماء فى عودى ويا

تمرى اليوم لمن او رقى
 كلك يوم لك نعمى غضة
 رب من بعد من منكم
 فاعقدها فاطمات للعلى
 من مطايا الذكرا لا يحسرها
 خارجيات يادرن المدى
 و اذا ما اورع الفرع عقد
 تعقد الفخر باطراف الجدد
 جاء عفوا ويدا من بهديد
 جامعات المجدد و المعجبد
 ابدأ و عث بلاد و جدد
 و لها فيك بواق و عدد

منصب نقابت عامه شریف رضی که در تاریخ هیچ سابقه نداشت حسودان را بر ضدیت و مخالفت وی بشورانید چندانکه در مخالفت شریف رضی از بدل اموال دریغ نکردند تا مگر مقام خلافت را بر ضدیت وی بر انگیزانند و شریف رضی را از چنان منصب برکنار کنند شریف رضی بر جنبشهای مخالفین مطلع بود و بر حسودان رحمت میاورد و از اینکه با بشخور تلخ و نا گواری رسیده اند و جز با تلخ کامی از آنجا بیرون نروند روحش افسرده و افسناک بود قصیده پرداخت و حسودان را نکوهش نمود و از صمیم قلب شفای امراض حسودان را خواستار گردید و هم از ضمیر باک و روح بی آلابش خود ایشان را خبر داد و چون این قصیده اشعاری تابناک و معانی نفیسی وارد از نگارش آن نتوانستم چشم پوشید و قصیده اینست :

ردی مر الورد ولا تعافی
 فطورا تعرضین علی زلال
 ومن یشرب بصاف غیر رنق
 غمست یدی فی امر فمندی
 کفانی اننی حرب لقومی
 حطمت صفارهم حتی استلانوا
 فصرت لذمهم غرضار جیما
 فماینای بیومک ان تجافی
 و طورا تعرضین علی ذعاف
 یرد یوما برنق غیر صاف
 و این بنزع کفی و انکفافی
 و ذلک لی من الضراء کاف
 مجاوره بهم حد الثفاف
 یرامونی بمثل حصی القذاف

و الجرم قائلهم بالعفاف
 لا بدت التحمل بالتجافى
 و موضعها لعينى غير خاف
 قرارى للرجال على التكافى
 رضاي من المنازع بالكفاف
 ولكنى انكب عن شعافى
 ولا باعى الطويل من الضعاف
 شميمى للمذلة و استياف
 خطاى الى العناية وازدلافى
 يقدر مضارب البيض الخفاف
 يزلزلها الردى يوم الوقف
 عرابين الفتى من الرعاف
 من الاعداء ملان الصحف
 امارات المضيق من المضاعف
 يجر ذبول احساب ضواف
 مطاعة الالسة بالانافى
 على عرصاتكم مدالطراف
 فاي مغاضب رجح المصافى
 انا يب اطرن على التصافى
 و دان من التزائل والتنافى
 فسوف يثل عرشكم انجرافى
 وليس لداء ذى البغضاء شاف
 على حان وان بعد التلافى
 ولا حلمى وان قطعوا بهاف

واكذب بالصيانة مدعهم
 ولو انى اطمت الرشده يوما
 واغضيت اللوا حطعن ذنوب
 و لكن الحمية فى تآبى
 و انظر سبة و عظيم عار
 ولو انى رميت اصاب سهمى
 فما سهمى السديد من التوانى
 ولى انف كانت اللبث يابى
 و قد عرف العدى وبلوا قدما
 لى العزم الذى قد جربوه
 و ربط الجاش و الافدام زل
 و قد كلت صوارمها و ملت
 فعال اغر ريان العوالى
 يضيف فلا يميز من يراه
 اذا عد المناقب جاء بيتى
 اقلوا لا بالكم و خلوا
 فقد مدت غيابات المخازى
 صفوت لكم فرقتهم غدبرى
 و يوشك ان يقام على التقالى
 مضى زمن التمداح والتدانى
 لئن اعلى بناكم اصطناعى
 اداوى دائهم و يزيد خبنا
 حنوت عليهم و لرب حان
 فما قلبى وان جهلوا بقاس

و ما یقنی القوادم من جناح
و عندی للزمان مسومات
قصائد انتت الشعراء طرا
بوارد المغلیل کان قابی
اسر بهن اقواما وارمی

تخامل ان قعدن به الخوافی
من الاشعار تخترق الفیافی
غوائهم علی اثر القوافی
یعب بهن فی بردالذطاف
اقبوا ما بثالثة الانافی

امارت حاج

اعرابی که در بیابان حجاز در طریق عبور حجاج سکونت داشتند غالباً بکاروان حاج حمله میبردند و از بردن اموال و یا کشتن ایشان دریغ نمیکردند و هرچند قدرت حکومت اسلامی از نفوذ آنان کاست لکن بمناسبت اینکه در صحاری و بیابانهای دور دست نشیمن داشتند جائیکه قوای حکومت اسلامی نمیتوانست در آنجا تمرکز پیدا کند تا یکدرجه میدان دستبرد و غارتگری برایشان باز بود و مبلقی را که با زور شمشیر و یا حربه دیگر میگرفتند بنام حقی بود که بتصور ایشان پیغمبر بر ایشان مقرر فرموده بود و آنرا اخوة می گفتند و تا در زمان دولت عثمانی برقرار بود.

خلفای اسلام از بدو امر بموسم حضور می یافتند و هرگاه خود نمیتوانستند حاضر گردند کسی را از طرف خود به نیابت بموسم میفرستادند و نخستین کسی که از اولاد ابوطالب با کاروان حاج بمکه رفت ابراهیم بن موسی بن جعفر بود در زمان خلافت مأمون لکن عنوان امارت حج درست بر او صادق نبود زیرا امیر حاج کسی است که کلیه کاروان حاج را که از شهرهای دور مانند عراق و خراسان و غیر این شهرها برخاسته اند در سایه حمایت گیرد و برای نفوذ شخصی و هم سپاهبانی که با اوست از تجاوزات راهزنان جلوگیری نماید و با ایشان برود و باز گردد و بیک سخن تمام وسائل آسایش و امنیت ایشان را فراهم آورد.

امارت حج یکی از مناصب مهم بود و در ادوار دول اسلامی روشن

ترین نمونه عظمت شعائر دینی بود و با وصفی که نگاشته گردید از هر چیز مهمتر این بود که منصب امارت را بکسی واگذار میکردند که دارای اهمیت و عظمت شخصی باشد بحکم اینکه آن اندازه که اهمیت شخصی در تحصیل مقصود مدخلیت داشت قدرتی که از طرف خلافت اعطا میشد اهمیت نداشت و در قرن چهارم هجری سکه این منصب بنام شریف ابواحمد و فرزندش شریف رضی زده شد و میدانیم آوازه جلال شریف ابواحمد در تمام اقطار کشور اسلامی طنین انداخته بود و پس از او شریف رضی که حتی از پدر والا گهرش بلند آوازه تر گردید .

شریف رضی از خرد سالی منصب امارت حج داشت و از عهده انجام آن مانند سایر مناسب بخوبی برآمد و ما برخی از کذارشها و وقایع آنرا جائیکه از اسفار شریف رضی گفتگو میکنیم مینگاریم :

ولایت دیوان مظالم

شیوه خلفا و سلاطین . بر این بود که در يك و یا چند روز از ایام سال شخصاً برای رسیدگی بتظلم ستم رسیدگان می نشستند و بشکایت های ایشان گوش میدادند تا هر آنکس که از هر طبقه ستمی دیده اظهار نماید و از آنجائیکه این مقصود در آن چند روز انجام نمیگرفت و از طرف دیگر رسیدگی بتظلم ستم رسیدگان باید يك وظیفه دائم و مستمر باشد دیوانی تشکیل دادند ولایت آنرا مخصوص کسانی کردند که دارای وجدان صحیح و فقه و درایت و تمیز باشند گذشته از مقام شخصی و عظمت مقامی که خود جداگانه ملحوظ بود

میان ولایت دیوان مظالم و قاضی القضاتی فرقی فاحش بود زیرا این ریاستی برگلبه قضاة بود و آن ریاستی بود که بر جمیع اشخاص حتی قضاة مسلم بود و هر کس از هر طبقه هر چه از اشراف و سران باشند تظلمی داشت بوالی دیوان مظالم مراجعه میکرد و از این جا میتوان میزان اهمیت ریاست

دیوان مظالم را دانست .

از شرایط حتمی ولایت دیوان مظالم کثرت علم و وفور نضل و احاطه بود چندانکه از فقه همه مسلمین و روش حکومت تمامت فرق اسلام باید اطلاع کافی داشته باشد :

نمونه کفایت و لیاقت شریف رضی یکی نقابت بود بشرحی که نگاشته گردید و البته کسیکه از عهده نقابت بخصوص نقابت عامه برآید از عهده انجام وظایف ولایت دیوان مظالم بخوبی برآید گذشته از علم و فضل و تقوی و عفت و فضایل دیگری که شریف رضی بتمامت آنها موصوف بود .

شریف رضی در سال ۳۸۸ مناسب سه کانه را یکجا دریافت کرد هم قیام بود و هم امیر حاج و هم والی دیوان مظالم و این مناصب را پیش از آن سال کمابیش نیز داشته است و از داستانی که ابن ابی الحدید از ابوالحسین صابی و فرزندش غرس النعمه نقل کرده است و من در جای خود خواهم نگذشت معلوم میشود که القادر بالله عباسی آنرا بشریف رضی تفویض کرده است .

فضایل نفسانی شریف رضی

بیشتر چیزیکه نگارنده را بتاریخ شریف رضی دلنبد کرده و شیفته و دلباخته او نموده یکسلسله فضائل نفسانیت که ویرا در بلندترین کرسیهای مجد و شرف نشانده و من و هر کس که دل بفضائل سپرد مقتون وی خواهد گردید و هر چند در اینجا نتوانم تمامت آنرا استقصا کرد باری برخی از آنرا بشمرم و بقیت آنرا به فصلی که بعنوان مکتب شریف رضی اختصاص دارد یاد میکنم .

عزت نفس شریف رضی

شاید بعضی معنی عزت نفس را درست ندانند در صورتیکه میتوان گفت بسیاری از فضایل نفسانی از آن سرچشمه میترآورد بنا براین چه بهتر که آنرا تفسیر کنیم .

عزت نفس خویشتن را ارجمند داشتن و بر خود قیمت نهادن است و

کسیکه ارج و قیمتی برخوردار نباشد و بعبیده من عزت نفس اولین پله نردبان تکامل اخلاقیست و آنکس که خود را زبون و خوار و بیمقدار گرفت دور است که در طریق کمال افتد.

شریف رضی روح خود را از هر چیز گرانبهار میدانست و در برابر عزت نفس برای هیچ چیز قیمت نمی نهاد تا آنجا که از پدر بزرگوارش نیز عطایا قبول نکرد.

ارباب تراجم تو گوئی همه بر این خوی نفسانی شریف رضی اتفاق دارند ابن ابی الحدید و دیگران آورده اند که شریف رضی از هیچکس صله و جایزه نپذیرفت حتی جوایز پدر را رد نمود و همین یکموضوع در عزت و شرافت نفس کافیت و سلاطین از آل بویه هر چند کوشیدند که شریف رضی عطایا و جوایز ایشان را بپذیرد نپذیرفت و همینقدر از ایشان خوشنود بود که از اکرامش درخ نگویند و جانبش را رعایت کنند و اصحاب و اتباعش را محترم و عزیز نگرند.

از داستانی که فیخر الملک وزیر بهاء الدوله دیلمی نقل کرده است اندازه عزت نفس شریف رضی بخوبی مکشوف گردد و این قضیه را بیشتر ارباب تراجم در کتب خود آورده اند و قضیه اینست که ابواسحق ابراهیم بن هلال صابی گفت من نزد فیخر الملک وزیر بودم که حاجب وزیر را گفت شریف مرتضی بار دخول می خواهد وزیر برخاست و اکرام و احترام نمود و او را در صدر مجلس جائی که خود مینشست نشانید و بسخن برداختند تا آنگاه که شریف مرتضی برای رفتن برخاست وزیر نیز برخاست و یکدیگر را وداع گفتند هنوز ساعتی نگذشته بود که حاجب از در درآمد و وزیر را گفت شریف رضی بار دخول می طلبد وزیر نامه در دست داشت و نازه بنگارش آن شروع نموده بود نامه را بکناری افکند و وحشتناک از جا برخاست و تا دهلیز استقبال کرد و دست

شریف رضی را میان دست گرفت و بانهایت تعظیم او را وارد کرد و در صدر
 مجلس نشانید و با کمال تواضع نشست و بتمام بدن متوجه او گردید تا آنکه آنکه
 شریف رضی برای رفتن برخاست وزیر نیز برخاست و تا در خانه بمشایعت او
 رفت پس از آن بازگشت و بمهمات امور پرداخت همینکه از کارها فراغت یافت
 و مجلس نیز حالت آرامی بخود گرفت من گفتم هرگاه وزیر اجازت فرماید
 سؤالی بنمایم گفت آری اجازت دادم و گمانم آنست که میخواهی از من پرسی
 چونست که شریف رضی را پیش از شریف مرتضی اکرام و احترام کردی با آنکه
 شریف مرتضی بزرگسالتر و دانشمند تر است گفتم آری سؤال همین است وزیر
 خادم خود را گفت آن دو نامه که چند روز پیش بدست تو سپردم یاور خادم
 آنها را بیاورد دیدم نامه شریفین است اما نامه شریف مرتضی افزونتر از یکصد
 سطر بود و موضوع آن درخواست معافیت از سهمی بود که یکی از اراضی
 او تعلق میگرفت برای حفر نهری و اما نامه شریف رضی اعتذاری بود که از
 رد کردن عطای وزیر خواسته بود وزیر گفت موضوع نامه شریف مرتضی چنانکه
 خوانندی این بود که ما برای حفر دانه نهر عیسی بر املاک مجاور آن بنسبت مالی
 معین کردیم از آنجمله ملک شریف مرتضی بود و مبلغی که بر وی تعلق میگرفت
 بیست درهم بود که معادل یکدینار میشود در چند روز قبل این نامه را بمن
 نوشته و از دادن آن مبلغ استعفا نموده است اما موضوع نامه شریف رضی اینست
 که روزی مرا خبر دادند که شریف رضی را فرزندی متولد شده است من
 هزار دینار در طبقی نهادم و بخدمتش فرستادم شریف رضی آنرا پذیرفت و
 گفت وزیر میدانند که من از کسی چیزی نمیبندم من آنرا دیگر بار
 فرستادم و گفتم این مبلغ خاص قابله باشد و رسم است که در چنان هنگام دوستان
 برای دوستان هدیه میفرستند شریف رضی آنرا برگردانید با نامه که دیدی و
 از جمله مضامین نامه این بود که وزیر میدانند میان ما قابله بیگانه نیست و قوابل
 ما پسران از عشیره ما هستند که در اینکار مزدی دریافت نمیکند و نه از کسی

صله میپذیرند بار سوم آنرا فرستادم و گفتم شریف رضی آنرا میان ملازمین و طلاب علم قسمت فرماید و حالی طبق را بردند که طلاب علم پیرامونش بودند شریف رضی همینکه پیام مرا شنید گفت ایقان خود حضور دارند هر کدام که میخواهند بردارند یکی از آن میان برخاست و یکدینار از طبق برگرفت و پاره از آنرا جدا کرد و برداشت و بقیه آنرا میان طبق افکند شریف رضی از او پرسید چرا چنین کار کردی گفت شبی چراغم خاموش گردید و خازن نبود که از او بگیرم ناچار از روغن فروش روغن چراغ گرفتم اکنون این پاره دینار را برگرفتم برای آنکه عوض روغن او را رد کنم شریف رضی بیدنک فرمان داد که بشماره طلاب کلید تهیه کنند و بهر يك تولیدی دهند تا هر آنگاه که بخرانه حاجت پیدا کنند خود آنرا باز کنند و بردارند و منتظر خازن نباشند و هزار دینار را باز پس گردانید اکنون بنگر که کدام يك از شریفین باکرام و تعظیم سزاوارترند .

شریف رضی برای طلاب علم خانه مخصوصی معین کرده و آن را دارالعلم نام نهاد و تمام حوائج ایشان را خود فراهم مینمود چندانکه بهیچ چیز نیازمند نباشند و این قسمت را در جای خود خواهم نگاشت .

مکانت و منزلتی که شریف رضی در نزد خلفا و سلاطین داشت تنها از جنبه وفور فضل و علم نبود بلکه برای فضائلی بود که روحش را پیوسته عظمت میبخشید و شخصیتش را مکرم مینمود و همان عظمت نفس شریفش بود که حتی در شاعری او را مقامی ارجمند بخشید که هیچیک از شعراء بدان مقام نرسیدند و این خصالت خاص شریف رضی است که برای هیچ ممدوحی قصیده نخواند تو گوئی مدحت ارباب حقوق را فریضه ذمه خود میداند لیکن انشاء قصیده را برای ممدوحین تنگ میشمرد و بیرون از کیش و آیین انسانیت که آمیخته با عزت نفس است و شگفت اینست که با همه قصایدی که پرداخته يك شعر دیده نمیشود که در آن چیزی طلب کرده باشد در صورتیکه کمتر شاعر است که در

ضمن مدیحت خواستار چیزی از ممدوح نباشد و یا آنکه هیچ نیست فکیف بقصائدی که برداشته اند و این نیز یکی از خصایص شریف رضی است و هرگاه در میان تمام اشعارش مانند این شعر باشد

یا ایها البحر بنا غلّة فهل لنا عندك من مکرع

بیدرنک باید گفت که چون شریف رضی میداند که بهاء الدوله حقوقی بسیار بر او دارد و نیز میل و رغبتی فراوان پذیرفتن عطای خود دارد و شریف رضی هم عطایا و صلوات او را پذیرفته است پس رواست که برای طیب خاطر او یک شعر مدیح بگوید تا بدین وسیلت خاطر او را شاد دارد .

کار عزت نفس شریف رضی بجائی رسید که با القادر بالله عباسی از در عتاب برآمد و این ابیات را که تراویده روح بزرگ اوست پرداخت .

ما مقامی علی الهوان و عندی مقول صارم و انف حمی

و اباء محلق بی عن الضمیم کما راغ طائر و حشی

ی عذر له الی المجدان ذل غلام فی غمده المشرفی

البس الذل فی ديار الا عادی و بمصر الخلیفة العلوئی

من ابوه ابی و مولاة مولای اذا ضامننی البعید القصی

لف عرقی بعرقه سید النبا من جمیعاً محمد و علی

ان ذلی بذلک الجوعز و اوامی بذلک النقع ری

قد یذل العزیز مالم یشمر لا نطلاق و قد یضام الابی

ان شر اعلی اسراع عزمی فی طلاب العلی و حظی بطی

ارتضی بالادی و لم یقف العزم قصوراً و لم تعز السمطی

تارکا استرتی رجوعا الی حیث عذیری قد و رعی و بی

کالذی یخبط الظلام و قد اقر من خلفه النهار المضئی

ابن ابی الحدید گوید ابوالحسین صابی و پسرش غرس النعمه در تاریخ

خود نگاشته اند که القادر بالله مجلسی بیاراست و شریف ابواحمد و شریف مرتضی

و جمعی از قضات و فقهاء و شهود را احضار کرد و ابیات فوق را بیرون آورد و به نقیب ابو احمد حاجب گفت بفرزندت محمد شریف رضی بگو از زیستن نزد ما چه خواری دیدی و کدام ستمی از ما بتو رسید و چه زبونی در کشور ما کشیدی و صاحب مصر با تو چه میکرد که ما نکریم آیا ثقات را بتو واگذار نکردیم آیا ولایت دیوان مظالم را بتو ندادیم آیا حاج را بتو تفویض نکردیم و تورا بر حریمین و حجاز خلیفه نمودیم آیا از صاحب مصر بیش از این مقام میتوانست تحصیل کند نقیب ابو احمد گفت اما آن ابیات را نه از زبان شریف رضی شنیدیم و نه بخطش دیدیم و دور نیست بعضی از حساد و دشمنان آنها را بهم بافته و بشریف رضی نسبت داده است القادر بالله گفت هر گاه قضیه چنین است اکنون محضری باید نوشت و از انساب ولات مصر قدحی کرد و شریف رضی خط خود را در آن آماده نمایند هم در آن مجلس محضری نوشتند و تعامت حضار شهادت خود را در آن گذاشته و شریف ابوالاحمد و شریف مرتضی و محضرا برداشته نزد شریف رضی بردند تا او نیز شهادت خود را در آن بنویسد شریف رضی از نوشتن امتناع نمود و گفت نمی‌بوسم و از دعوات مصر ترسانم و آن ابیات از من نیست و سوگند یاد کرد که از اشعارش نیست و معرفتی بآن ندارد شریف ابو احمد اصرار کرد که خطش را در محضر بنویسد نوشت و گفت از دعوات مصرین بیم دارم چه معروفند باین خصلت که ناگهان اشخاص را بکشند شریف ابو احمد گفت شگفتا از آنکس نمیترسی که میان تو و او شصده فرسنگ فاصله است و از آنکس نمیترسی که میان تو و او یکصد دراع مسافت است آنگاه شریفین سوگند یاد کردند که با شریف رضی سخن نگویند و این کار را از ترس و تقیه از القادر بالله کردند.

این حکایت در صورتیکه بصحت پیوسته باشد نهایت امیدگی شریف رضی

را از القادر بالله میرساند و من در فصل معاصرین وی از خلفا و سلاطین بدوره القادر بالله اشارتی میکنم تا درست از نظری که شریف رضی با او داشته

وقوف یابیم و در اینجا از نگارش این نکته ناگزیریم که القادر بالله چیزی را بر شریف رضی تحمل کرده که با آیین مردی و مردمی سازگار نیست و آن قدح در انساب ولات مصر است و میدانیم حریت نفس شریف رضی هر گز اجازه ندهد که در آن باره سخنی گوید. تا چه رسد باینکه در محضر بخط خود بنویسد و الحق این کار شریف رضی بزرگترین نمونه بزرگی نفس اوست و با آنکه میدانست که القادر بالله آرام نمیگیرد تا منصب نقابت را از او باز پس نستاند چنانکه مطابق نقل ابن ابی الحدید پس از چند روز این کار را کرد با این حال اندک دغدغه در خاطرش راه نیافت و بر سر مخالفت پاك ایستادگی کرد.

این شیوه کسی است که بر نفس خود قیمت نهد و در تاریخ شریف رضی از اینگونه عزت نفسها بسیار دیده میشود و بگفته خودش:

کم عرضوا لی بالدنیا و زخرفها
لمع الهلوك فلم ارفع لها راسا
والبته کسیکه دنیا را بر او عرض کنند و سرخود را بطرف آن بلند نمایند در رفیعترین درجات عزت نفس باشد.

وفا داری

خوی حق گذاری و وفاداری در شریف رضی چندان پایدار بود که تو گوئی بر آن خوی سرشته شده است و میدانیم با هر کس که پیمان دوستی بسته و یا از کسی محبت و احسانی دیده بوفاداری و حق گذاری برخاسته است تا آنجا که پس از مردنش و یا از منزلت و اعتبار افتادش نیز وفاداری کرده است. بیشتر مردم چنین نیستند و با مردی که پیمان دوستی بندند در صورتیکه دارای خوی وفاداری باشند رعایت جانب خود را بیشتر از دوست خود میکنند و هر گاه دیدند که دوستشان از اعتبار خود ساقط گشت و یا آنکه بدرود جهان گفت یکسر نقش دوستی را از لوح دل پاك میکنند چه بهتر که ایمان را وفادار ندانیم زیرا وفادار کسی است که در هر حال وفادار باشد خواه دوستی نروتمند باشد و یا نادار و خواه در اوج عزت باشد یا در حضیض ذات بلکه وفادار کسی است که در هنگام سقوط و افتادن دوستش از همه اعتبارات بوفاداری

داری برخیزد و بدوین روش که گفتیم وفاداران در جهان اندکند .
 ما برای وفاداری و حق گذاری شریف رضی گواههای بسیاری داریم
 و بچندین موضوع آن اکتفا میکنیم .

الطایع لله عباسی همواره جانب شریف رضی را رعایت میکرد و از
 احترامش دریغ نمیکرد شریف رضی نیز منتهای وفاداری را کرد زیرا در سال
 ۳۸۱ که بهاء الدوله دیلمی الطایع لله را مأخوذ نمود و او را بخانه خود برد
 و تمام ذخائر دارالخلافه را تصرف کرد و خلع او را از مقام خلافت اعلان
 نمود شریف رضی گرفتگی خاطر و تحسر خود را در قصیده که مطلعش اینست .
 لواعج الشوق نخظیهم و تصمیمی و اللوم فی الحب ینهاهم و یغربی
 اظهار نموده و هم در سال ۳۹۳ که الطایع بالله در مجلس جان سپرد
 شریف رضی در مرثیت او قصیده برداخت و از این شعر بهتر کسی نمیتواند در مقام
 وفاداری بسراید اینک یکی از ابیات آن قصیده است .

قد کان عاقدن الی الصفاء فلم ازل عنه و ما تقوی علی صفاؤه
 و لقد حفظت له فاین حفاظه و لقد و فیت له فاین و ففاؤه
 از آن بالاتر وفاداری و حق گذاری بود که نسبت بابو اسحق صابی
 نمود و الحق گواهی صادقتر از آن متصور نیست بحکم اینکه ابواسحق ابراهیم
 بن هلال در کیش صائبه میزیست (۱) لکن بنفون فضائل آراسته بود و بگفته
 صاحب بن عباد سومین منشیان و نویسندگان آفاق در عصر خود بود شکفت اینست که
 با همه آمیزشی که با مسلمین داشت از کیش خود بر نگشت با این وصف تمام
 قرآن مجید را حفظ داشت و با مسلمین با سیرتی پسندیده و روشی خوب

(۱) صائبه از فرق ملین بیروند و میتوان گفت برزخ میان ارباب ملل و اصحاب نحل واقع شده
 اند زیرا از یکطرف طریقت خود را بحضرت شعیب و ادریس منتهی میسازند و از طرف دیگر
 احکام و تکالیف را از امور عقابیه دانسته و خود هر چه فتوی دهند بآن عمل نمایند و تعبد بر فرمان
 نبی را جایز نشمند و به پیمبرانی که پس از شیت و ادریس آمده اند ایمان ندارند و صائبین چند فرقه اند
 اصحاب روحانیات و اصحاب هیاکل و اصحاب اشخاص و حرقانیون و تفصیل مسالك هر فرقه در
 کتب ملل و نحل مسطور است .

سلوك ميگرد و در ماه رمضان همچون مسلمين روزه ميگرفت و ميان او و شريف رضی دوستی بود و ابواب مکاتبات ميانشان باز بود و رساندیکه طرفین پرداختند و بيکديگر فرستادند شريف رضی آنها را يکجا جمع کرد و اين رسائل منشور و منظوم بود و هر آنچه شريف رضی نظم مينمود ابواسحق بهمان بحر و قافیه پرداخته بنزد وی ميفرستاد و هر آنچه ابواسحق ميسرود شريف هم بر آنها نوال گفته نزد او ميفرستاد باری ابواسحق در سال ۳۸۴ از دنيا برفت و شريف رضی در آنوقت بيست و پنجساله بود و در مرثيت او قصيده بلند نظم کرد که مطلعش اينست .

اعلمت من حملوا على الاعواد ارأيت كيف خبا ضياء النادی

جمعی از مسلمين زبان بعلامت شريف رضی گشودند و طعنها زدند که مانند تو شريف قرشي را شايسته و روا نبود که مانند ابواسحق صابی کافريرا مرثيت گوید در جواب ايشان گفت مرا بر فقدان آن فضل و کمال مرثيت است نه بر فوت آن جثه :

از اين رفتار شريف رضی دو چیز فهميده ميشود يکی عشقيه بفضل و دانش داشت چندانکه در هر کس آنها ميبافت بی پروا با او اظهار علاقه مينمود و اين خوی حقيقت جویان و فضيلت دوستان است ديگر خوی وفاداری با کس بلندترین درجات آن زیرا ميدانيم مرثيتی که شريف رضی گفته جز از خوی وفاداریش برنخاسته و خود بيقين ميدانست که در اين کار ملامتها خواهد شنيد و نکوهشها خواهد ديد شگفت تر آنکه هر وقت از مقابر شونيزيه می گذشت و بمدفن ابواسحق نزديک ميشد از مرکب پياده میگشت و تا از برابر قبر او نميگذشت بر مرکب نمی نشست و در سال ۳۹۳ که گذارش بر مقابر شونيزيه افتاد و قبر ابواسحق را بدید از نوقطه در مرثيت او گفت که مطلعش اينست .

لو لا يذم الركب عندك موقفي حبيت قبرك يا ابا اسحق

خوی وفا داری از حریت نفس جدا نیست و تا کسی روحش آزاد

نباشد هر گز اینگونه وفاداریها و حق گذاریها نمیکند و میدانیم شریف رضی چنانکه خود گفته است .

و لکنها نفس گماشتت حرة
تصول و لوفی ماضع الاسدالورد
در دهان شیران هم باشد روحش آزادست و از مرئیتی که عمر بن
عبدالعزیز خلیفه اموی را گفته نیز میزان حق گذاری و حریت نفسش معلوم گردد
زیرا عمر بن عبدالعزیز از تمامت خلفای امویین بصلاح و عدل و سیرت ممتاز
بود لکن تنها این خوبیها روح شریف رضی را بجنبش نمیآورد که در باره وی
مرئیت بلکه مدیحت گوید بلکه عمر بن عبدالعزیز بزرگترین خدمتی که بدو دمان
پیغمبر کرد این بود که فرمان داد از نسب امیر المؤمنین علی ع زبان کوتاه گردانند
و با کوششی هر چه تمامتر آن روش ناهنجار را که میراث معاویه بود از میان
برد و هم نسبت بجعفر بن محمد ع نهایت اخلاص را اظهار میکرد و در میان
مشکلهای غسل دراهم و دنانیز منیهاد و برای جعفر بن محمد میفرستاد تا مبادا
امویین که پیرامونش بودند بر آن وقوف یابند رضی بیاد آن خدمات عمر
بن عبدالعزیز که افتاد بی اختیار این ابیات گفت .

فنی من امة لبيك	یا بن عبدالعزیز او بکت العین
و ان لم یطب ولم یزک بیتک	غیر انی اقول انک قد طببت
فلوا مکن الاجزاء جزیتک	انت نزهتنا عن السب والقذف
من ان اراه و ما حیبتک	ولو انی رایت قبرک لاستحیبتک
ضربا علی الذری و سقیبتک	و قلیل ان لو بذت و ماء البدن
خیریت من آل مروان مینک	دیر سمعان لا اغیک غاد
ان تذانیبت منک او قدنا یبتک	انت بالذکر بین عینی و قلبی
تو همت اننی قدر ایتک	و اذا حرك الحشا خاطر منک
طرا و اتسی ما قلبتک	و عجیب انی قلبت بنی مروان
بهم فاجنبتہم و اجبتبتک	قرب العدل منک لما می الجور

قلو انی ملکوت دفعاً لهما نایک من طارق الردی لفدیک
 خوی وفاداری چندان بر شریف رضی غلبه داشت که دوستانش راس
 از مردن از یاد نبرد و نامشان را برای مرثیتی که برایشان گفت زنده نگاه
 داشت و آیا کسی را میرسد که بگوید شریف رضی از اینکار جز وفاداری منظور
 دیگری داشت بالاتر از این در ماه رمضان از سال ۳۸۷ دوستان و نزدیکان خود
 را که بدرود جهان گفته بودند بیاد آورد و بر نقدانشان تحسرها اظهار نمود
 و بیادشان قصیده پرداخت که چند بیتی از آن نگاشته میشود .

اودع فی کل یوم حبیبیا	واهدی الی الارض شخصاً غریبیا
قعدت بمدرجۃ النائبات	بمر الزمان علی الخطوب
علی الهم انفق شرح الشباب	واعطی المنايا حبیبیا حبیبیا
بمن اتسلی و ایدی المنون	تخالس فرعی قضیبا قضیبا

و تمام ابیات این قصیده بهمین روش تراویده روح افناک و دل افسرده
 اوست و آیا جز وفاداری چیزی محرك وی بوده است .

زهد

مردم تا حقیقت زهد را ندانند بر این خصلتی که روح شریف
 رضی را زبیدی هر چه نامتر می بخشید چه قیمتی نهند چه بهتر که در معنی این
 خوی سطری نگاشته گردد .

زهد به چیزی از دنیا و زیور آن دل سپردن است و بیوستگی همه چیزهای
 جهان را از روح جدا کردن و برای هر کسی این خصلت ضرورت دارد
 بحکم اینکه دنیا بر یک منوال نیست و هر روز بلکه هر ساعت در تغیر و تبدل
 است روزی بدهد و روزی بازستاند پس بر اینجهان آشفته و دنیای متغیر چه امید
 توان داشت که دل بزخارف آن - پریم چه بهتر که هر اندازه بیرون ما بجهان
 گذرنده بیوستگی دارد درون ما از قید تمام علائق آزاد باشد گذشته
 از اینکه زهد در تزیین اخلاق و تقویم ملکات مدخلیت تامه دارد .